



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۷	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۲۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة دهم عروه: حکم زکات در دین در صورت استیفاء آن					
عنوان ۵	بررسی ادله عدم وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ (نقد دیدگاه مرحوم خوئی)					
عنوان ۶	تفاوت مسألة دهم (زکات در دین) با مسألة نهم (زکات در عین)					
عنوان ۷	استدلال بر وجوب زکات در صورت قدرت بر أخذ دین					
عنوان ۸	نقد ادله مرحوم خوئی بر عدم وجوب زکات در صورت امکان قبض					
عنوان ۹	دلیل سوم مرحوم خوئی: روایت علی بن جعفر					
عنوان ۱۰	نتیجه گیری					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی ادله عدم وجوب زکات در دین با وجود قدرت بر أخذ (نقد دیدگاه مرحوم خوئی)

بحث ما در ادله ای بود که مرحوم آقای خوئی رحمته در تأیید نظر مرحوم صاحب عروه به آنها استناد کرده بودند. گفتیم این مسألة دهم شبیه به مسألة نهم است، با این تفاوت که در مسألة نهم، بحث در مورد عین است، یعنی عین مالی که به وسیله سارق یا غاصب، مالک منع از تصرف در آن شده است. آنجا گفتیم که اگر مالک توانایی داشته باشد که مالش را از دست سارق یا غاصب بگیرد، اما این کار را نکند، حتی اگر الان تحت تصرف او نباشد، زکات بر آن مال واجب می شود؛ چون او توانایی تصرف دارد و می تواند مال را از سارق یا غاصب بگیرد؛ لذا گفتیم این قدرت عرفی یا تمکن در تصرف عرفی در اینجا وجود دارد و باعث می شود که زکات بر مال واجب شود. اینجا مرحوم صاحب عروه و آقای خوئی و بسیاری از فقهای دیگر، متفق القول هستند که در این حالت، زکات واجب است و عدم تمکن از تصرف در اینجا صدق نمی کند.

تفاوت مسألة دهم (زکات در دین) با مسألة نهم (زکات در عین)

اما در مسألة دهم، بحث در مورد دین است، نه عین. این مال زکاتی توسط مستقرض قرض گرفته شده، و به هر حال دینی است بر ذمه او و فرضاً نصاب هم دارد. به عنوان مثال صدها تن از او قرض گرفته است. این مسألة، چون دین است،

مرحوم آقای خوئی و مرحوم صاحب عروه و بسیاری از فقهای متأخر می گویند که اگر شخص صاحب مال حتی توانایی اخذ دین را داشته باشد، ولی آن را تعمداً اخذ نکند، زکات بر آن مال واجب نمی شود تا موقعی که مال به دستش برسد.

استدلال بر وجوب زکات در صورت قدرت بر اخذ دین

ما در اینجا استدلال کردیم که فرقی بین این مورد و مورد سابق وجود ندارد. در هر دو مورد، اگر مال به گونه ای است که مالک می تواند آن را بدون هیچ مؤونه ای پس بگیرد، حتی اگر دین باشد، اصلاً خود مستقرض می گوید مالت آماده است، بیا و مالت را پس بگیر یا خودم ماشین بفرستم، مع ذلک پس نمی گیرد، زکات بر آن واجب می شود. یعنی اگر صاحب مال قدرت عرفی بر تصرف داشته باشد، دیگر عدم قدرت بر تصرف صدق نمی کند و نیازی به قبض مال هم ندارد؛ لذا زکات بر آن مال واجب می شود. برخلاف مرحوم آقای خوئی و مرحوم صاحب عروه و برخی از فقهای معتقدند که زکات تا زمانی که مال قبض نشود، بر آن تعلق نمی گیرد و در این زمینه به برخی از روایات استناد کرده اند و از طرف دیگر یک سری روایات هست که مستند نظر ما و شاید بتوان گفت مشهور متقدمین از فقهای است که نظرشان این است که اگر مال به نحوی باشد که صاحب مال می تواند آن را پس بگیرد زکات آن واجب می شود حتی اگر در اختیار او نباشد و اصلاً مدیون بگوید بیا و مالت را پس بگیر، زکات واجب می شود. برای این نظر ما هم به یک سری ادله استناد کردیم. این روایاتی که به آن استناد کرده ایم روایت عمر بن یزید و میسر بن عبدالعزیز و امثالهم بود که این روایات به طور عمده شامل سه روایت می شد.

نقد ادله مرحوم خوئی بر عدم وجوب زکات در صورت امکان قبض

ما دو مورد از ادله ای که مرحوم آقای خوئی به آنها استناد می کردند برای عدم وجوب زکات در جایی که امکان قبض دارد اما قبض صورت نگیرد، نقد کردیم و جواب دادیم. عمده دلیل ایشان روایت سوم است.

دلیل سوم مرحوم خوئی: روایت علی بن جعفر

دلیل سوم، روایت علی بن جعفر است که از نظر سند صحیح می باشد. این روایت چنین می گوید:

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّيْنِ يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرِ إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ وَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»^۱؛

یعنی اگر دینی بر قومی که توانمند و توانگر هستند باشد، و طوری نیست که عجز از پرداخت دین داشته باشند بلکه صاحب مال هر زمان که بخواهد می تواند آن را بگیرد و به پولش برسد، آیا زکات بر آن تعلق می گیرد؟ می فرماید خیر، تا موقعی که آن را قبض کند. یعنی با اینکه «اذا شاء قبضه صاحبه» با این حال می فرماید که زکات واجب نیست.

استدلال آقای خوئی بر اساس این روایت است که این دلیل قوی ترین دلیل مرحوم آقای خوئی است؛ این مبنا با مبنای مرحوم صاحب عروه هم یکی است. سند این روایت صحیح است و دو طریق برای آن وجود دارد. یک طریق که مشتمل بر عبدالله بن الحسن است که به خاطر عدم توثیقش ضعیف به حساب می آید؛ اما طریق دوم، سندی است که مرحوم صاحب وسائل به قرب الإسناد دارد که به عبدالله بن جعفر منتهی می شود، و بعد از او به علی بن جعفر. سند مرحوم

صاحب وسائل به قرب الإسناد و عبدالله بن جعفر حمیری از نظر سند، صحیح است و به این طریق، صحت این سند اثبات می شود.

وجه استدلال معلوم است چون روایت می فرماید: «يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرُ إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ» مثل مرحوم آقای خوئی می فرمایند که این روایت صریح است در اینکه با اینکه صاحب دین می تواند مالش را پس بگیرد، اما مع ذلک تا زمانی که قبض نشده باشد، زکات بر او واجب نمی شود. آن وقت این روایت تفاوت بین دین و عین مسروقه یا عین مغصوبه ایجاد می کند. در مورد عین مسروقه یا مغصوبه، اگر صاحب مال بتواند آن را از دست غاصب یا سارق بگیرد، موجب وجوب زکات می شود؛ ولی در مورد دین، تا وقتی که مال قبض نشود، وجوب زکات ثابت نیست.

گفته می شود که این روایت با روایاتی که قبلاً خواندیم مانند روایت میسر بن عبدالعزیز یا روایت عمر بن یزید تعارض پیدا می کند. آن روایات می گویند «ان كان يقدر على أخذه و هو يدعه فعليه زكاة» اگر مالک بتواند مال خود را پس بگیرد، زکات بر او واجب می شود.

جواب ما از استدلال مرحوم آقای خوئی به این روایت این است که این روایت هم نسبت به روایات قبلی مانند روایت میسر بن عبدالعزیز یا روایت عمر بن یزید، عموم و خصوص است. به این معنا که این روایت، عام است و روایات قبلی خاص هستند و مقدم می شوند؛ لذا در تعارض مستقر با آنها قرار نمی گیرد.

به این بیان که ما قبلاً گفتیم که اگر تمکن از تصرف به شکلی باشد که قدرت عرفیه بر تصرف وجود داشته باشد، حتی اگر مال نزد صاحبش نباشد، ولی قدرت عرفیه بر تصرف آن وجود داشته باشد، همین قدرت عرفیه کفایت می کند بر قدرت بر تصرف و در نتیجه برای وجوب زکات. مثلاً اگر کسی مالش در شهر دیگری باشد، این مال از او غائب است؛ اما می تواند آن را بفروشد یا هر استفاده ای از آن بکند، به چنین موردی گفته نمی شود که چون مال از او غائب است، تمکن از تصرف ندارد؛ بلکه حتی اگر مالش در دست او نباشد اما کسی که مال در دست اوست حاضر باشد که مال را به او پس دهد، این قدرت عرفی برای او کفایت می کند و زکات بر او واجب شود.

در مورد دینی که نزد دیگران است، سه حالت وجود دارد:

حالت اول: اینکه مدیون اصلاً توانایی پرداخت دین را ندارد و یا عاجز از ادای دین است. که در این صورت آیه **وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ**^۱ شاملش می شود.

حالت دوم: اینکه مدیون قادر است دین را بپردازد، پول دار هم هست؛ اما مماطله می کند و پرداخت را به تأخیر می اندازد. حتی اگر مالک مطالبه کند، فردا و پس فردا و ماه دیگر می کند. دائن اگر بخواهد پولش را بگیرد باید اصرار و الحاح کند و آدم بفرستد. خلاصه به سهولت نیست و با مؤونه می تواند پس بگیرد؛ چه مؤونه مالی و چه معنوی. مثلاً مؤونه مادی به اینکه صاحب مال باید مثلاً به اصفهان برود و گندم خودش را از دست مدین پس بگیرد. مدین می گوید «بیا و کامیون بفرست»، عجب! باید خودش زحمت بکشد و مال را پس بگیرد، در این حالت این کار برای صاحب مال، مؤونه مادی دارد. صاحب مال آن را عقب می اندازد؛ چون مؤونه مادی دارد. در اینجا قدرت عرفی وجود ندارد، بله، قدرت

تکوینی و عقلی وجود دارد، به این شکل او می تواند به این شهر برای مدیون ماشین بفرستد یا کسانی را واسطه قرار دهد. درست است که می تواند بگیرد اما با مؤونه، مال را می تواند پس بگیرد. این حالت دوم است که گفتیم در این حالت هم قدرت عرفیه وجود ندارد.

حالت سوم: این است که مدین مال را آماده کرده و می گوید که «برایت بفرستم؟ می گوید حالا نه!». در اینجا برای صاحب مال، استیفای مال بدون مؤونه ممکن است. اینجا است که می گوییم زکات بر صاحب مال واجب می شود، حتی اگر حول بر مال نزد مدین بگذرد و در اختیار مدین یک سال بماند. این یک سال حول حساب می شود و به محض استیفاء باید زکات مالش را بدهد و لازم نیست یک سال منتظر بماند. این فرض بحث ماست. حالا برویم سراغ روایت. روایت علی بن جعفر که برای استدلال مورد استفاده قرار گرفته مثل مرحوم آقای خوئی، روایت می گوید: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرِ إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ وَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ». این «إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ» در روایت مذکور، هم شامل فرض دوم می شود و هم فرض سوم از آنچه که گفته شد. گفتیم سه فرض (حالت) وجود دارد.

در فرض اول، این است که مدیون اصلاً پول نداشته باشد یا نخواهد پرداخت کند. فرض دوم این است که مدین می خواهد پرداخت کند، ولی برای گرفتن مال توسط صاحب مال، نیاز به مؤونه دارد؛ مثلاً مؤونه معنوی دارد و باید از دیگران کمک بگیرد یا مؤونه مادی دارد به این که وسایل نقلیه بفرستد تا مال را پس بگیرد. در این حالت هم، «إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ» صدق می کند هر چند با مؤونه باشد.

اما فرض سوم این است که صاحب مال می تواند بدون هیچ مؤونه ای مال را پس بگیرد. این فرض سوم به وسیله روایات قبلی که خواندیم از این روایت خارج می شود. اینجا است که می گوییم این روایت نسبت به آن روایات اعم مطلق است، تعارض بدوی دارند و با رابطه عام و خاص جمع می شود. مثلاً روایت میسر بن عبدالعزیز این بود:

«... كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخَذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ...»^۱

این روایات، «يَدَعُهُ» دارد و نه فقط اینکه «إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ»، خیر، بیش از این است. خود صاحب مال، مالش را رها می کند. خود مدین می گوید بیا و مالت را پس بگیر، مالک رد می کند. در این روایت نه تنها صاحب مال قادر به گرفتن مال است اگر بخواهد، بلکه بدون مؤونه نیز می تواند مالش را پس بگیرد، که در این صورت زکات بر او واجب می شود. صحیححه عمر بن یزید هم همین را می گوید:

«لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ»^۲

این روایت بیش از «إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ» است. اصلاً خودش به عقب می اندازد و نمی خواهد آن را پس بگیرد. یعنی آن آقای مدین حاضر است بدون هیچ مؤونه ای، مال مالک را پس دهد؛ اما خود مالک آن را عقب می اندازد. در صحیححه

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۵.

۲. همان؛ ح ۷.

علی بن جعفر، اعم از این مورد است. اعم از اینکه خود مالک به تأخیر بیندازد یا اینکه نه، پس گرفتنش مؤونه دارد؛ باید واسطه بفرستد و یا اینکه تماس بگیرد و اصرار کند. خلاصه «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» صدق نمی‌کند.

بنابراین، صحیحۀ عمر بن یزید و صحیحۀ میسرۀ بن عبد العزیز مقدم بر این روایت می‌شوند و این روایت را تقیید می‌زنند. لذا اینطور نیست که این روایت با آن روایات تعارض مستقر داشته باشند؛ درحالی‌که مرحوم آقای خوئی به نحوی آن روایات را از اعتبار ساقط می‌دانند و به این روایت عمل می‌کند.

نتیجه‌گیری

خلاصه، صحیح این است که بگوییم که اگر دین به گونه‌ای باشد که صاحب مال، یعنی همان کسی که مالک دین است، خودش استیفاء را عقب می‌اندازد، در چنین فرضی موجب واجب شدن زکات بر دین می‌شود؛ حتی اگر قبض دین صورت نگیرد. این همان چیزی است که در روایات عمر بن یزید و صحیحۀ میسرۀ بن عبد العزیز و روایتی که از قرب الإسناد نقل کردیم، چنین فرضی آمده است. فرض «يَدَعُهُ»، فرض «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» و این اخص از صحیحۀ علی بن جعفر است که می‌فرمود: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّيْنِ يَكُونُ عَلَى الْقَوْمِ الْمَيَاسِيرُ إِذَا شَاءَ قَبَضَهُ صَاحِبُهُ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ وَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ».

یعنی افراد توانگر و پولدار می‌توانند دین را پرداخت کنند. اما این به این معنا نیست که خود مالک، استیفاء مال خود را به تأخیر انداخته باشد. اگر بخواهد می‌تواند بگیرد اما مؤونه دارد. اما آن روایت تنها فرض «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ» را شامل می‌شود و لذا مقدم بر این می‌شود. آن روایت می‌شود اخص و أظهر، و جمع عرفی، اقتضای تقدیم خاص بر عام می‌کند. صحیحۀ علی بن جعفر شامل دو فرض می‌شود. این قوم میاسیر هستند؛ یعنی از باب نداشتن نیست که نداشته باشند، بلکه چون پول دارند، مالک می‌تواند مال خود را پس بگیرد. اما آیا بدون مؤونه می‌تواند پس بگیرد یا با مؤونه؟ از این حیث اعم است. اما در روایت دیگری آمده است که اگر بدون مؤونه می‌تواند مال خود را پس بگیرد به قرینۀ «هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ»، «كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ». این تأخیر ناشی از مدین نیست؛ بلکه تأخیر، ناشی از دائن است. آن روایت می‌گوید: فیه الزکاة، این روایت اطلاق دارد و می‌گوید: لیس فیه الزکاة حتی یقبضه، ما می‌گوییم که آن خصوص بر این عموم مقدم است. آن تقیید بر این اطلاق مقدم می‌شود.

بنابراین، تمامی ادله ثلاثه‌ای که مرحوم آقای خوئی رحمته الله در مستند به آن استدلال کرده‌اند برای اثبات عدم وجوب زکات در دینی که صاحب دین می‌تواند بدون هیچ مؤونه‌ای آن را پس بگیرد حتی در مورد «هو الذی يؤخره»، صحیح نیست. صحیح این است که فیه زکاة و این وجوب زکات متوقف بر قبض نیست. بنابراین هم فرمایش صاحب عروه صحیح نیست و همچنین فرمایش مرحوم آقای خوئی که در این مسلک از مرحوم صاحب عروه تبعیت کرده است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين